



داستان‌های دوقلوهای گل‌وچلی

قل اول:

بچای سوراخ،

لوسی بع‌بعو و

برادران نیوتن

سیدنوید سیدعلی‌اکبر

تصویرگر: رودابه خائف



مامان تاریک می‌خواست برود بیرون برای خودش ماتیک
و ریمل بخرد و هیچ دوست نداشت دو تا بچه‌ی کله‌پوک را
دنبال خودش راه بیندازد.

گوشه‌ی ناخن‌هایش را جوید و گفت: «بچه‌ها! بیاین یه کم
قایم‌موشک بازی کنیم.»

خل قابلمه را از روی کله‌اش برداشت و گفت: «ولی ما که
موش نداریم که...»

چل با کفگیر قایم زد توی سر خل و گفت: «مامان گفت
موشک، میمونِ گراز!»

خل گفت: «موشک؟ با مامان؟ ولی ما که مامان نداشتیم.»
چل و مامان تاریک، خل را نگاه کردند. خیلی عجیب
نگاهش کردند. انگار یک آدم فضایی بود، یا یک خیار دریایی.
خل گفت: «آهان! یادم بیفتاد. من می‌گم بیاین قایم‌میمونک
بازی کنیم.»

بعد همان‌طور بلندبلند با خودش حرف می‌زد: «ما که